بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل الساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء الله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

آيه اي هم كه جناب آقاي ميريان تلاوت كردند استفاده كرديم انشاء‌الله اين آيات در دلمان بنشيند و ولايت و محبت و سرپرستي حضرات معصومين عليهم السلام كه ولايت الهي است براي همه ما در وجودمان تثبيت شود و تحت ولايت آنها به هدايت و رشدمان و قربمان انشاء‌الله نائل شويم، و اين ايام هم كه ايام قرب و ولايت است رحمت رحيمي حق در اين ايام شامل وجود همه مؤمنين و همه دوستان انشاء‌الله باشد بحثي را كه در خدمت دوستان بوديم در رابطه با بحث تسميه و اسم بود كه بسم الله الرحمن الرحيم بوديم يك مطلبي را تا جمع دوستان تشكيل شود ما از امام رحمه الله عليه در كتاب شريف آداب و صلات عرض كنيم كه ايشان در فصل 4 صفحه 234 در بعض آداب تسميه، ايشان مي فرمايد كه رواف التوحيد ان الرضا عليه السلام حين سئل ان تفصيل بسمل وقتي كه از تفسير بسم الله سوال كردند قال معنا قول القائل بسم الله دقت كنيم ببنيم ما بسم الله را در روز اقلا چند بار مي گوييم اقلا سي و چهار بايد بگوييم ديگر هر نمازمان دو بسم الله هر ركعت دو بسم الله دارد و هفده ركعت است و سي و چهار بسم الله اقلا لازم است بگوييم مي فرمايد كه قال معنا قول القائل بسم الله اي اسم علي نفسي سمتا من سمات الله و هي العباده امام رضا عليه السلام مي فرمايد كه من مي بندم بر خودم سمه اي از سمات الهي را كه عبادت است كه آن سمه عبوديت است، يعني اين داغ و مارك و آرمي كه بر خودم مي زنم در بسم الله الرحمن الرحيم كه همان علامت است همان آرم است همان مارك است هر اسمي كه حالا مي خواهيد به هر عنوني كه بگذاريد اين علامت كه بر خودم مي زنم امام رضا عليه السلام مي فرمايد در بسم الله من به خودم علامت مي زنم قطعا بسم الله وقتي علامت زدن بر خود مي شود لفظ نيست فقط اگر مي خواست فقط لفظ باشد يك رابطه لفظيه و مفهوميه مي شد يعني من دارم جانم را تغيير مي دهم با بسم الله يعني دارم آن وجودم را تغيير ميدهم با بسم الله و اين تغيير هم نه در نظام واقع ايجاد مي شود بلكه در نظام معرفت و شهود من محقق مي شود و الا در نظام وجود و عالم واقع و عالم سبوط كه همه عبد الهي هستند همه موجودات، كل شيء داخر له، كل شيء‌متواضع، يا من كل شيء تواضع له، يا من كل شيء خاشع له، همه موجودات در عالم خشوع و تواضع و عبوديتشان نسبت به حق توأم و طرحا محقق است اما در نظام انسان كه اراده و اختيار در كار است اين خضوع و خشوع و عبوديت به معرفت محقق مي شود يعني علم به اين پيدا مي كند كه عبد است و اين علم پيدا كردن به اينكه عبد است به دنبالش افعالي را و حقايقي را متحقق مي كند اينجا مي فرمايد امام رضا عليه السلام اسم علي نفسي سمه من سمات الله و هي العباده من در بسم الله دارم اين آرم را اين مارك و علامت را بر خودم مي زنم كه عبوديت است آيا تو بسم الله هاي ما هم اين حالت احساس مي شود كه هر بسم الله يك حركتي در منزل عبوديت است هر بسم الله حركتي در منزل عبوديت است يعني يك مرتبه من نزديكتر مي شوم از جهت عبودي در رابطه عبوديت و حق در رابطه عبوديت، يعني هر بسم الله نماز من بايد من را تابع تر مطيع تر و عبدتر نسبت به حق بگرداند در وجودم بعد مي فرمايد و هي العباده قال الراوي فقلت له مس سمه اينكه مي فرماييد بسمه من سمات الله سمه چيست حضرت مي فرمايد قال العلامه سمه خودش علامت است يعني اين دارد علامت مي زند به خودش اين علامت مفهوم است لفظ است يا نه علامت همانطوري كه در نظام دامپروري مرسوم بود كه اگر مي خواستند معلوم كنند كه اين مربوط به كيست آن داغي را بر پوست جاي خاصي از گوش و يا كجا بر گوسفند يا علامتي رنگي را بر گوسفند مي زدند تا معلوم شود كه اين اسب يا گوسفند يا اين گاو مربوط به كيست قابل تغيير نباشد يك علامت وجودي مي شود انسان عبوديت مي خواهد در وجودش محقق شود و اين عبوديت وقتي در وجود محقق شود هر كسي كه نگاه مي كند آنوقت تازه از وجود اين به خدا راه پيدا مي كندغير از اينكه خودش عبد است و خودش حالت عبوديت در وجودش راه پيدا كرده و اين قرب عبودي محقق شده هر كسي هم كه با اين رابطه پيدا مي كند ياد خدا مي افتد چون اين آيه حذف شده عنانيت در وجودش حذف شده اين حديث امام رضا عليه السلام بسيار حديث شريف و قدر آن را بدانيم كه عربي آن رو دوباره مي خوانم في التوحيد عن الرضا عليه السلام حين سئل عن تفسير بسمل قال معنا قول القائل بسم الله اي اسم علي نفسي سمتا من سمات الله و هي العباده قال الراوي فقلت له مس سمه قال العلامه پس ما با بسم الله هاي خودمان حواسمان اگر در نماز و هر كاري باشد در هر امري درهر كل امر ذي بال كه به بسم الله مي خواهد آغاز شود داريم با هر امري داغي آرمي ماركي علامتي از عبوديت را بر خودمان مي زنيم بر خلاف آن كه در نظام وجودي ما هر امري ما را به سمت عنانيت مي برد روايت مي فرمايد من ملك استأثر هر كسي كه مالك مي شود مالكيت دنبالش استيصار است يعني خودش را اختصاص است، يك حالت خاص شدن است عنانيت است من ملك استأثر از ديگران محدود مي كند ديگران را نسبت به آن خودش را اختصاص مي دهد خيلي تعبير زيبايي است در روايت من ملك قطعا هر مالكيتي استيصار به دنبال خود مي آورد اينكه اين مخصوص من است اينكه ديگري را اگر اين صفت در وجود انسان من ملك استأثر كه ذم اثر مالكيت است نه ذم مالكيت ذم مذموم كردن ميگويد اين حقيقت هست اما اين در نظام وجودي انسان استيصار مذموم نبايد ايجادشود كه عنانيت است دنبالش پس وقتي شما بسم الله را هر امر ذيبالي محقق كردي و داغ عبوديت رابه خود زدي جلو استيصار گرفته مي شود ماليكت مذموم نيست استيصارش مذموم است كه انسان خودخواه شود انسان خودش را در مقابل ديگران آن ايثار كجاست ايثار مال آن است كه آني كه مربوط به خودش است خودش احتياج دارد ديگري را مقدم مي كند بر خلاف استيصار ايثار در مقابل استيصار مي شود اين خودخواهي است آن از خود گذشتن است حتي زماني كه خودش احتياج دارد نه آنجايي كه زيادي است و لو كان بهم خساس اينها خودشان به آن نياز دارند يوق شح نفسه خود شح نفس و حرصش را جلوش را مي گيرد پس ببينيد چقدر بسم الله بايد در وجود ما توجه به آن ما را حركت دهد يعني بسم اله يك حركت دهندگي در وجود بايد ايجاد كند كه در مقابل استيصار و آن استأثر كه در روايت مي فرمايد ما را حفظ كند به مرتبه ايثار برساندچون مرتبه عبوديت است ما تابع هستيم اگر خدا مي فرمايدانفاق كنيم به آنجا نمي رسيم كه كلام يهود را بگوييم كه در حالتي كه به استيصار رسيدند و بگويند كه خداوند تبارك و تعالي اينها را خودش بي نياز كند خدا دارد خودش بدهد يعني من دارم خودم به دست آوردم انما اوتيته علي علم من عندي يا عندي خلاصه آن كلام قارون كه من اين را از علم خودم به دست آوردم همان استيصار است كه اگر اين بسم الله جلويش نيايد مي شود استيصار بسم الله بايد اثرش اين باشد كه به دنبالش ايثار را بياورد هر قدر اين جلو مي رود ايثارش شديد مي شود چون با بسم الله آغاز كرده ذكر الهي و عبوديت حق را بر خودش زده و عبوديت يعني تابع بودن اين كلامي كه مرحوم امام هم اينجا بيان زيبايي مي كنند مي گويند بدان جعلك الله و ايانا من المتسمين بسمات الله همه ما از متسمين به سمات الله هستيم يعني اين سمه و علامت بر خودمان خورده كه دخول در منزل تسميه چقدر تعبير زيباست دخول در منزل تسميه يعني بسم الله يك منزل است يك حركت است يك موقفي از مواقف وجودي و حركتي انسان است كه دخول در منزل تسميه براي سالك ميسور نيست مگر بعد از دخول در منزل استعاضه يعني پس از آنكه از منزل استعاذه و پناه برده به خدا از شر شيطان از اين منزل عبور كرد و به او وارد شد پس از آن دخول در منزل تسميه امكانپذير است وگرنه اگر انسان بخواهد بسم الله گفته باشد و شيطان در وجود او نقش داشته باشد يعني داخل در منزل بسم الله نشده و حقيقت بسم اله در وجود اين استيفا نشده حضرت آيت الله حسن زاده حفظ الله مي فرمودند هر حقيقتي در وجود انسان بايد حقش استيفا شود كه اگر استيفا نشود او با انسان رابطه برقرار نكرده اگر انسان به ركوع مي رود بايد حق ركوع استيفا شود، اگر به سجده مي رود بايد حق سجده استيفا شود، اينجا بسم الله بايد حقش استيفا شود دخول در منزل است بسم الله تا انسان درتصرف شيطان و مقهور در تحت سلطنت اوست متسم به سمات شيطانيه است چقدر تعبير سنگين و زيباست، انسان بسم اله بگويدو اگر لغو باشد و لغلغه باشد و توجهي نداشته باشد متصل به سمات شيطانيه باشد بسم الله هم بگويد خيلي هم زيبا و با تمام لحن و اداي مختلف خودش بگويد و ادا كنددر جلو جمع اما جلوه گري خودش باشد اين متسم به سمات شيطاني است يعني دارد با بسم الله مي جنگد يعني دارد با بسم الله مي جنگد حواسمان باشد كه با بسم الله وقتي وارد مي شويم جنگ با بسم الله در درونمان محقق نشده باشد كه جنگ با بسم الله من كسي كه با خدا به معارضه و مبارزه برخيزد كه ريا و شرك است بدترين جنگ است آنجا زمين خوردن قطعي است هر جايي هر معارضه اي جاي نجات است الا جايي كه شرك باشد خدا شرك را نمي آمرزد البته شرك خفي را كه مراتب اولي آن باشد مغفور است اما حواسمان باشد كه تحت تصرف شيطان در موقع بسم الله نباشيم لذا اگر مي خواهيم تحت تصرف شيطان در موطن بسم الله نباشيم قبل از آن مقام استعاضه را داشته باشيم بعد از آن داخل در منزل بسم الله شويم كه تسميه است و اگر غلبه تامه بر باطن و ظاهر او كرد خود يعني اگر شيطان غلبه تامه بر باطن و ظاهر او كرد خود به تمام مراتب آيت و علامت او گردد، يعني او ديگر مي شود سمه اي از سمات شيطان يعني آدم بشود آيت شيطان نعوذبالله اين آيت شيطان شدن يكدفعه هم نمي شود قلمبه بگويد الحمدلله مرتبه به مرتبه ذره به ذره با يك زاويه اي بسيار كم مي فرمايد كه و در اين مقام اگر تسميه گويد خيلي عجيب است اگر بسم الله هم مي گويد با اراده و قوه و لسان شيطاني گويد خيلي تعبير سنگين است بسم الله دارد مي گويد اما با اراده شيطان مي گويد اگر با اراده شيطان بسم الله گفت نتيجه بسم الله مي گويد اما سقوط است هلاك است ديشب يك روايتي مفصل در جمع دوستاني كه بودند عرض كرديم آنجا فرمود وارد مي شود با قباتي از نور لباسي از نور اما يكدفعه خطاب مي شود كن هباء منصورا تمام آن كمالي كه تو به ظاهر كسب كرده بودي هباء منصور مي شود گرد و غبار مي شود و هيچ مي شود چون در وجود اين همه اين اعمال صالح با آن رابطه ولايي محقق نشده بود در روايت مي فرمايد آن روح را نداشت و آن نخ تسبيح را نداشت لذا بسم الله و عمل صالح نمازش روزه اش همه با اراده شيطان بوده يعني اگر ولايت الهي نباشد ولايت شيطان حتما هست خالي نمي ماند جاي خالي ندارد يا ولايت الهي است يا ولايت شيطاني است اگر ولايت الهي نبود ولايت شيطاني قطعا هست لذا مي فرمايد اين با ارده و قوه شيطاني گويد و از استعاذه و تسميه او اعوذبالله مي گويد من الشيطان بسم الله الرحمن الرحيم مي گويد و از استعاذه و تسميه او جز تأكيد سلطنت شيطانيه چيزي حاصل نشود خيلي سخت و سنگين است بسم الله بگويد سلطنت شيطان تقويت شود در وجودش و چون از خواب غفلت با توفيق الهي برخاست و حالت يغذه براي او پيدا شد و لزوم سير و سلوك الي الله در منزل يغذ به نور فطرت الهيه و انوار تعليمات قرآنيه و سنن هاديان طريق توحيد دريافت و موانع سير قلب را ادراك كرد كم كم حالت حال استعاذه دست دهد بيچارگي اش را مي فهمد و ازاين طرف قدرت و سلطه شيطان را مي يابد كه چقدر عظيم است و چقدر با او كار خطرناكي خواهد كرد لذا حال استعاذه به او دست مي دهد پس از آن به توفيق رباني وارد منزل استعاذه شود و چون از قضارات شيطانيه مطهر شد به اندازه تطهير باطن و ظاهر از آن انوار الهيه به حسب تناسب در مرعات صالح جلوه گر شود حال بسم الله لا يمسه الا المطهرون كه در رابطه با قرآن آمده استعاذه و بسم اله اين نقش رادارد بسم الله مي خواهد طهارت ايجاد كند چون علامت الهي بر او مي خواهد بخورد علامت الهي خوردن يعني سبقت الله سبقت الله يعني طهارت و به مقداري كه اين سبقت الله و طهارت در او ايجاد مي شود مس قرآن و آنچه كه هدف قرآن است كه هدايت است و از نماز آن عبوديت مقصود است در بسم الله براي انسان در هر كاري براي انسان حاصل مي شود كه انشاء‌الله بقيه را خودتان بخوانيد مطلب خيلي عالي است من مي خواستم چند صفحه را بخوانم ولي همين يك صفحه را كه خواندم دوستان بقيه را بخوانند خيلي هم مفيد است و بعد رحمان و رحيم را مي گويد اگر بعد توانستيم در بحث رحمان و رحيم قسمتي را خدمت دوستان عرض مي كنيم.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

حال اين را دنبالش آورده ايشان كه متعلق به بسم الله چيست آيا همان بحثي است كه در الميزان كرديم يا نكرديم كه بعد همان بحث را مطرح مي كند و ايشان مفصل مي آورد به اينجا رجوع كنيد متعلق با بسم الله را ايشان همين بحث راتأكيد مي كند و شبهاتش را دفع مي كند چون دلمان مي خواهد كه از حول الميزان خيلي خارج نشويم و اگر من از امام گاهي مي آورم عمدا مي آورم چون بعضي از خناسها مشغول به اين هستند كه بين جريان فكري مرحوم علامه و امام يك حالت نقار و جدايي ايجاد كنند ناخواسته يا خواسته به اين كار مشغولند لذا من تعمد دارم كه در بعضي از مسائل عمدا يك جمله از امام را در خلاصه اينكه همراهي كاملي با بحث الميزان هست خدمتتان بياورم و حتي نشان دهم كه معرفت امام از جهت معرفتي و عرفاني در چه سطح عظيمي از حركت سلوكي است كه شوق پيدا كنيم به ارتباط با امام وعلامه و اين دو بزرگوار هر دو دارند يك واقعيت يك حقيقت واحده را بيان مي كنندو اين رابطه را مي خواهم تحكيم كنيم بر خلاف كساني كه دارند دنبال نقارند كه حال آنها هم معلوم مي شود كه بسم الله را نگفتند كه گاهي دارند با كارشان همان حركت شيطانيه را دامن مي زنند حواسمان باشد كه همانطور كه امام فرمود اعوذبالله و بسم الله مان به اراده شيطان محقق نشود خيلي سخت است بعد ايشان فرمودند در بحثي كه داشتيم به اينجا رسيديم كه لا يقع لفظ الجلاله صفتا لفظ جلاله صفت براي شيء‌از اسماء واقع نمي شود و همچنين لا يؤخذ لفظ جلاله منه از لفظ جلاله ما يوصف به شيء منها يعني هيچ اشتقاقي از اشتقاقات الله هم كه اخذ شده باشد از الله باز صفت براي اسماء ديگر واقع نمي شود بلكه همه اسماء صفت مي شوند براي الله لذا ايشان فرمود كه به اين دليل الله علم است و وصف مي شود به جميع اسماء لذا علم است چون علم است مثل اگر بخواهيم تنذير كنيم مثل اينكه مي گوييم مثلا حسن عالم است حسن شجاع است همه اسماء را به حسن مي توانيم نسبت دهيم همه صفات و اسماء به اين علم صدق مي كند چون علم است حسن اما اگر حسن را معناي آن نيكو بودن در آن اخذ كنيم خودش ديگر علم نيست بلكه خودش يك صفت است آنوقت نمي شود صفات ديگر را به اين صفت نسبت دهيم بايد يك رابطه بينشان باشد اما وقتي حسن را علم گرفتيم مي توانيم همه صفات را به اين علم نسبت دهيم حال الله را ايشان مي فرمايد علم است چون علم است همه صفات را مي شود به آن نسبت داد در حالي كه صفات ديگر را نمي شود اين صفتشان را الله قرار داد چون الله صفت براي آنها واقع نمي شود چون علم است بعد ايشان مي فرمايد كه اين نكته اي كه عرض كردم نكته دقيقي است لما كان وجوده سبحانه خداي سبحان وجودش كه وجود خدا را بيان مي كند هو اله كل شيء مثل اين مي ماند كه اين را در پرانتز بيان كرده حضرت مثل اينكه اين را مرحوم علامه در پرانتز بيان كرده كه لما كان وجوده سبحانه و هو اله كل شيء در حاليكه خداي سبحان اله هر چيزي هست يهدي اين وجود يهدي به چه كسي برمي گردد فاعلش اين وجود خداي سبحان يهدي الي تصافه بجميع صفات الكماليه اين وجود هدايت مي كند به اتصاف به جميع صفات كماليه يعني وجود خداي تبارك و تعالي كه اله كل شيء‌است به گونه اي است كه خودش هدايت كننده است به همه صفات اين روش فطري است يعني لزومي ندارد يا من دل علي ذاته بذات كه در زيارت ابوحمزه يا جاهاي ديگر مي خوانيم خدا خودش دلالت كننده است بر صفاتش از خود وجود حضرت حق به صفات كماليه مي رسيم نه از صفات كماليه به او برسيم ايشان مي فرمايد و لما حال مي خواهد اين را بيان مختصر كند لما كان وجوده سبحانه و هو اله كل شيء يهدي الي الاتصافه بجميع صفات الكماليه كانت الجميع مدلول عليها به بالالتزام همه صفات كماليه دلالت به آنها مي شود همه مدلولند دلالت به آ‌نها مي شود از كجا دالشان چيست دالشان خود وجود حق است وجود حق مي شود دال مدلول اينها دلالت شده به آنها مي شود تمام صفات كانت الجميع مدلول عليها بر همه آنها بواسطه اين وجود به اين وجود حق بالالتزام لذا ايشان اين بحث را من يادم رفت نگاه كنم جلدش را در الميزان پيدا كنم يك جايي وارد مي شود مفصل اينكه چطور از جانب خداوند تبارك و تعالي به همه اسماء‌ مي توانيم برسيم به همه اسماء‌از طريق وجودحق نه از اسماء به حق كه يك روش متعارف است كه از اسماء‌برسيم نه از حق به اسماء برسيم از وجود حق به اسماء برسيم انشاء الله آدرس را برايتان پيدا مي كنم ايشان مي فرمايد اين حركت حركت فطريه است يعني اگر انسان مي خواهد به صورت فطري حركت كند از دلالت ذات بر ذات استفاده كند يا من دل علي ذاته بذات چون هر چيزي حتي اسماء اگر بخواهد دلالت بر او بكنند دلالت از اخص به اشرف مي شودهر چند اسماء عين هستند اما ذات است لذا آنجا اشكال پيش مي آيد كه آن بحث انشاء الله در جاي خود لذا مي فرمايد كه و سه ماقيل اگر اينگونه نگاه كنيم سه ماقيل اين كلام صحيح است گفته شود ان لفظ جلاله اسم لذات الواجب الوجود المستجمع جميع صفات الكمال كه اينجا بگوييم كه الله را كه مي گوييم چون علم است براي آن حقيقتي وجودي است كه آن وجود دلالت بر همه كمالات مي كند و اين علم بر آيه آن وجود است پس الله مستجمع جميع است كمالات است با اين نگاه دليل دقيقي آورده است نمي دانم من توانستم با اين اختصار بيان كنم چون وجودش دلالت بر همه كمالات مي كند پس الله مستجمع جميع كمالات است نه چون همه اسماء‌براي او ثابت است پس الله مستجمع جميع كمالات است چون الله را لفظ نمي گيرد الله را يك حقيقت و عينيت مي گيرد چون الله يك حقيقت و وجودي است كه اين وجود همه كمالات حال اين بحث را در فلسفه يك عنوان به آن مي دهند كه هر جا وجود باشد اساكر وجود لشكر وجود همراهش هستند به مقدار سعه وجود اگر وجود مطلق شد همه كمالات به طور مطلق همراهش هست اين يك بحث فلسفي است از همين نحوه اي كه اينجا به عنوان يك بحث استفاده از كلمه الله و وجود الهي استفاده مي شود و اصلا به آن مقدمات فلسفي هم كار نداشتند لذا آنجا بسيط الحقيقه مطرح مي شود كه حقيقت واحد است كه آن جاي خودش است ايشان مي فرمايد اسم لذات واجب الوجود المستجمع جميع صفات الكمال و الا اگر اين را نگفتيم اين بيان را براي الله نياورديم كه مستجمع جميع صفات كماليه است والا فهو علم بالقلب در غير اين صورت بايد بگوييم علم است براي خداوند تبارك و تعالي منتها علم بالقلب آنجا گفت كه وجود سبحانه و هو اله كل شيء يعني الله از الله استفاده مي كند چون وجودش از جنبه الوهيت كه معبود است مستجمع جميع مي شود همه كمالات چون معبود است و مالك مي شود چون اينطوري است او مي شود مستجمع جميع اگر اين را نگفتيم و از اين راه نيامديم بايد بگوييم كه الله علم بالقلب اين در اين حالت ديگر از الله مستجمع جميع كمالات بودن را استفاده نمي توانيم كنيم چون مي گوييم علم بالقلب است استفاده اي كه از آن مي توانيم بكنيم آن مقداري كه لغت اله يا وله كه ريشه الله است دلالت دارد بيش از آن دلالت ندارد لذا فهو علم بالقلب لم تعمل في عنايت غير ما يدل عليه ماده اله فقط همان قدري كه ماده اله دلالت دارد بيش از آن دلالت ندارد ديگر حالا يا اله بگيريم يا وله بگيريم كه قبلا فرمودند.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اسماء در عين اينكه عين ذات هستند از جهت وجودي غير او هستند از جهت مفهومي وگرنه اسم صدق نمي كرد پس مفهوما تغايري داريم رسيدن از اين به او به مطلق است يعني از متعين به مطلق است يعني اسم يك متعين است از متعين به مطلق مي شود رسيد، لذا از اسم بخواهيم به مثل اين مي ماند كه از معلول به علت رسيدن اين دليل دليل اني است درست است اين دليل تام نيست از علت به معلول رسيدن منتها علت و معلول اينجا اصطلاح به كار نمي بريم چون اينجا علت و معلول نيست همان رسيدن از اسما متعين به مطلق منتها متعيني كه در جانت متعين است نه در جانب مصداق چون اسماء عين ذاتند عين همه هستند وعين ذات حواسمان باشد اگر مي گوييم متعين از چه جهت لذا عليم غير از قدير است از جهت مفهومي عين قدير است از جهت مصداقي اينها ديگر غير از ما كه عليم و قدير در وجود ما عالم و قادر بودن هم از جهت مصداقي و هم از جهت مفهومي مختلف است يعني حيثيت عالم بودن غير از حيثيت قادر بودن من است درست است مي توانم عالم باشم قادر نباشم چون اينها تفكيك پذيرند اما در حضرت حق حيثيت علمش با حيثيت قدرتش واحد است در عيني كه عليم غير قدير است كه اين بحث در جاي خود خواهد آمد اما الوصفا حال اينجا خيلي

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا اينكه اسم اينجا ايشان بيان كردند كه اين سمه است اين سمه دارد به ذات مستجمع جميع صفات دارد مستجمع جميع كمالات خودش را متسم مي كند يعني وقتي كه شما با بسم اله شروع كرديم يعني خودتان را متصف كرديد علامت گذاشتيد به اللهي كه مستجمع جميع كمالات است پس اگر كسي مي خواهد خود را به مستجمع جميع كمالات متصف كند و علامت بگذارد بايد متصف بشود به جيمع جهات عبوديت اينها ديگر از متن خود به خود استنتاج مي شود يعني اگر من بسم الله مي گويم با الله نمي گويم بسم رحمان بسم رحيم بسم اله كه الرحمان است الرحيم يعني خودم را به ذات مستجمع جميع كمالات علامت مي زنم اگر دارم به اين علامت مي زنم قطعا عبوديتيش عبوديت تامه مي شود اين ادبي است كه خداوند تبارك و تعالي به بنده خود ياد مي دهد كه اينگونه سعه ديد داشته باش خودت را تحت يك اسم درنياور نگاهت و افق نگاهت در آمدن جميع اسماء‌ باشد عبوديتت تحت جميع اسماء‌قرار گرفتن باشد آن خلافت الهي كه خليفه الله است را با بسم الله محقق مي كند اينها ديگر از مضامين كلام استفاده مي شود بعد ايشان مي فرمايد كه ام الوصفا من چون مي خواهم يك مقداري در حيطه خود الميزان باشم خيلي اينور آنور نمي روم وگرنه اينجا جاي بحث است الي ماشاء‌الله علامه هم چون آن عهد را اول كرده مي خواهد خيلي اينور آنور نرود مي خواهد بحث رادر حيطه اي كه اثرگذار باشد اثر هدايتي برايش مترتب باشد انسان انقلاب در آن ايجاد شود با نگاه به قرآن نه مفاهيم وجودي اش زياد شود چون اين نگاه هست خيلي به پرداخت مفاهيم پردازش مفاهيم نمي رويم و دنبالش نيستيم و اما الوصفا الرحمان الرحيم فهما من الرحمه و هي وصف انفعالي اگر يادتان باشد عين جمله را ما از امام يادتان هست خواندم آدرسش هم صفحه اگر دوستان خواستند رجوع كنند صفحه 248 آداب و صلات رحمان و رحيم را آنجا خوانديم از امام گفتيم كه امام فرمود كه همانجا كه وضع الفاظ براي ارواح معاني را فرمودن آنجا مثال رحمان و رحيم را زدند كه رحمان و رحيم وضع اولي وقتي كه واضع وضع كرده در آن چه لحاظ كرده بود همين رحمت و رحمانيتي كه در نوع بشر است كه وقتي يك نقصي را مي بيند يك ضعفي را مي بيند اين بعثي در وجودش ايجاد مي شود يك حالت رحمت و عطوفتي در آن ايجاد مي شود كه اين رحمت و عطوفت به دنبال جبران آن نقص در ديگري بر مي آيد اين را مي گويند حالت رحمت در وجود عبد در وجود شخص اين را مي گويند رحمت، رحمت رحماني و رحمت رحيمي كه دو جهت دارد اين دو نگاه كه در آن تأثر و انفعال خوابيده در وضع واضع از ابتدا بوده اما واضع رحمت و رحمانيت را نه براي انفعالش كه در آن مرتبه است ايشان فرمود وقتي كه لفظ نور را براي نور مي گذارد كه غير از اين نور مادي نمي ديد اگر به آن مي گفتي كه اگر نوري قويتر از اين باشد آيا اين لفظ تو تو بر آن هم وضع داري يا خير همان را قرار داري يا خير بله آن هم من همين را قبول دارم نه براي شوب ظلمت وضع كرده بود براي جهت منتها بيش از اين نور را نمي ديد و نمي شناخت جهات مجرد و كمالي را نمي شناخت لذا همين مقدار كه مي شناخت براي همين جهات كمالي وضع كرده بود كه با عرف واضع هم سازگار باشد حد واضع هم رعايت شده باشد چون اينگونه است در رحمان و رحيم مي گويد اين جبران كردن نقص اصل وضع است براي رحمت است اما تأثر مربوط به موطن است انفعال مربوط به مصداق خاص انساني است اگر اين را خواستيم چون ما الفاظ و اسماء را كه براي خدا قرار مي دهيم همان اوضاع وضعهايي است كه خودمان انجام داده بوديم وضع جديدي كه نمي كنيم اگر وضع جديد باشد مي شود مجاز نسبت به وضع سابق اگر گفتيم همانها را به كار مي بريم خدا را عالم مي دانيم خدا را قادر مي دانيم در حاليكه عالم براي ما به چه نحوي است براي كسي كه عالم را وضع كرده صورتي از شيء خارجي در وجود اين منعكس شود كه به واسطه اين يك چيزي برايش ايجاد مي شود كه قبلا نداشت در آن تدريج خوابيده در آن علم حصولي هست خارجي بايد در كار باشد اين از او منفعل شود در حاليكه ما خدا را عالم مي دانيم اما عالم دانستن نسبت به خدا اين مراحل در آن هست نه علم او مبدأ ايجاد است نه علم او متأثر از ايجاددرست است علم او مبدأ ايجاد است پس تمام اين خصوصيات را ما اين سرايت دارد در تمام اسماء‌ الهي اگر خدا را قادر مي دانيم همين طور است اگر خدا را رحيم مي دانيم همين طور است كه اين را از آداب و صلات خوانديم و آنجا خيلي زيبا و واضح مطلب را بيان كرد دوستان دوباره رجوع كنند دوباره رجوع كردندش مفيد است 248 الرحمان الرحيم فهما من الرحمه في وصف انفعالي وصف انفعالي است رحمان و رحيم و تأثر خاص يك تأثر خاص است كه يلم بالقلب در قلب وارد مي شود عند مشاهده من يفقد او يحتاج الي ما يتم بامره در قلبش وارد مي شود نسبت به كسي نقصي دارد انسان وقتي نگاه مي كند مشاهده كسي كه فاقد يك چيزي است كه برايش لازم است يا احتياج دارد به يك چيزي كه امرش با او تمام شود اين فيبعث الانسان انسان برانگيخته مي شود حالا بعداز اينكه اين را مي بيند عزم و اراده در او محقق مي شود پس از اين تأثر تا الي تتميم نقص و رفع حاجته اين همه مقدمه بود براي آخري آخري چي بود برخاستن براي تتميم نقص و جبران احتياج درست است مي گويد اين جبران نقص و رفع احتياج اين به خداي تبارك و تعالي قابل استناد است اما باقي مراحل چيست انفعالش تأثرش نبود و ايجادش همه اينها اينها ديگر راه ندارد لذا مي فرمايد الا ان هذا المعنا يرجع بحسب تحليل يعني چه يعني همانكه الفاظ وضع شده براي ارواح معاني خصوصيات مصداق رهزن نشود براي اينكه انسان فكر كند اين خصوصيات در آنجا هم باشد تأثر حتما در خدا هم باشد خصوصيات مصداق است لذا مي فرمايد الا ان هذا المعنا يرجع بحسب التحليل الي الاعطا الافاضه فقط اعطا و افاضه در آن مي ماند اگر آنها را حذف كرديم اعطا و افاضه مي ماند اعطا و افاضه لرفع الحاجه و بهذه المعنا يتصف سبحانه برحمه خدا به اين رحمت متصف است اين كدي را كه ايشان اينجا مي گويد اين سرايت دارد ديگر در همه اسماء الهي اين تكرار نمي شود همين حالت و گونه است پس حواسمان باشد خصوصياتي را كه واضع براي اسماء الهي وضع كرده هميشه آنچه كه مربوط به كمال اين اسم است در خدا هست آني كه مربوط به موطن و نقص مصداق است در خداوندتبارك و تعالي راه ندارد لذا لله اسماء الحسني فله الاسماء‌الحسني اسماء حسني براي خداي تبارك و تعالي است اين از همان بحثي است كه از ثمرات بحثي است كه در مقدمات گفتيم اينجا ظاهر مي شود الرحمان فع؟؟‌صيغه مبالغه تدل الي الكثره پس رحمان دلالت بر كثرت در آن قويتر است و رحيم فعيل صفت مشبه تدل الي السباط والبقاء اينها نكات كاربردي و مصداقي زيادي از آن در مي آيد آنجا كه انسان دنبال اصل وجود و كثرت بحث رحمت و رحماني بوجود مي آيد انجا كه بحث هدايت و كمال وجود است ثبات است آن ملكات وجودي است كه مي خواهد علم قدرت كمالات در وجود اين تحقق پيدا كند تثبيت آنجا رحيميت مي خواهد لذا مي فرمايد تدل علي السباط والبقاء‌ ولذلك ناسب الرحمان ان يدل علي الرحمه كثيره مفاضه علي المؤمن والكافر كه عام است و هو الرحمه العامه كه اسم رحمان خاص است اما چون فقط اين رحمت رحيميه عامه را دارد اما و علي هذا المعنا يستعمل كثير في القرآن رحمان خيلي استعمال شده حتي عذاب من الرحمان چون آنجا باز عذاب هم نشأت گرفته لذا رحيم هم از رحمان نشأت گرفته خاص است نسبت به رحيم خاص است نسبت به رحمان همچنانكه رحمان نسبت به الله خاص است هر چند كه ؟؟ الله عبد الرحمان اي ما تدعوا فله اسماء الحسني كه در آن آيه ؟؟‌الله عبد الرحمن رحمان را يك عظمتي به آن داده كه مي گويد چه مي خواهي چه رحمان را بخواهند چه الله را بخواهند فله الاسماء الحسني براي او همه اسمآء‌ لذا رحمان عامترين صفت حضرت حق است كه مادر و ام است نسبت به صفات ديگر و صفات ديگر از آن نشأت مي گيرند چه صفات انتقامي و چه صفات رحيميت كماليه هر دو لذا مي فرمايد علي هذا المعنا يسمت؟؟‌كثير في القرآن قال تعالي الرحمان علي العرش استوي الرحمان استوي علي العرش مبتدا الرحمان خبر استوي علي العرش نه علي العرش خبر باشد كه بعدا محزور پيش مي آيد الرحمان استوي علي العرش علي العرش استوي يعني استوي علي العرش كه اين هم باز استوي حق يعني مالكيت حق يعني مالكيت حق و آن ربوبيت و تدبير حق او الرحمان مبدأيت لذا هر اسمي كه در قرآن مي آيد چه در انتهاي آيه و چه در ابتدا اين نشان مي دهد كه آن فعل و آن كار به او منتصب است الرحمان علي العرش استوي يعني استواي حضرت حق بر سلطنت و سلطه اش بر عالم از اسم الرحمان او نشأت مي گيرد از اين تعين نشأت مي گيرد با اين تعين تجلي مي كند در اين استوي الرحمان علي العرش استوي قل من كان ضلالت من يمدد له الرحمان مدا چقدر تعبير زيباست من كان في الضلاله كان في الضلاله يعني چه؟ يعني ضلالت در وجودش تثبيت شده نه يك ضلالت گذرا باشد من كان في الضلاله استمرار داشته ضلاله كسي كه در ضلالت استمرار دارد يعني ضلالت ثابته است كسي كه اين گونه است فليمدد له الرحمان مدا خدا ضلالت را در وجودش امداد مي كند في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا امداد يعني زمينه دادن به او كه انشاء‌الله جلسه بعد بحث را خدمتتان عرض مي كنيم.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته